

نقد مستندات روایی حجیت اجتهادات صحابه

سیدعلی ربانی موسویان^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۳۰)

چکیده

از مهم‌ترین ادله مورد استناد طرفداران حجیت اجتهادات صحابه، سنت است. پژوهش حاضر در پی تبیین میزان اعتبار و ارزش این دلیل، در اثبات حجیت مذکور است. مهم‌ترین روایات مورد استناد مثبتین حجیت اقوال صحابه، سه حدیث "اصحابی کالنجوم"، "سنت خلفاء راشدین" و "اقتدا به شیخین" است. بررسی سندی و متنی حدیث نخست نشان می‌دهد با وجود اینکه از دو حدیث دیگر مشهورتر بوده، در غایت ضعف می‌باشد؛ به طوری که عده زیادی از محدثان اهل تسنن بر ضعف، باطل، کذب و جعلی بودن آن تصریح نموده‌اند؛ لذا این حدیث مصداق بارز "رب مشهور لا اصل له" می‌باشد. دو حدیث دیگر نیز وضعیتی بهتر از حدیث نخست ندارند. وقتی عدم امکان اثبات مدعا توسط احادیثی که دلالتشان بر مدعا به صورت مباشر بود، روشن شد، به طریق اولی عدم امکان اثبات مدعا توسط احادیث غیرمباشر اثبات می‌گردد و نهایتاً دست مدعی را در اثبات مدعا از دلیل سنت خالی می‌سازد.

کلید واژه‌ها: اجتهادات صحابه، دلیل سنت، حجیت.

۱. استادیار گروه فقه و حقوق، واحد اسلام‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلام‌شهر، ایران (نویسنده)

Email: a.rabbani110@yahoo.com

(مسئول)

مقدمه

اصولپون اهل تسنن در حجیت و عدم حجیت اجتهادات صحابه اختلاف نظر داشته و به دو گروه مقابل هم تقسیم می‌شوند. هریک از این دو گروه برای اثبات مدعای خویش به ادله‌ای متمسک شده‌اند؛ یکی از مهم‌ترین ادله مثبتین حجیت قول صحابه، سنت و استناد به برخی از احادیث نبوی است. اگر چه این ایراد اساسی بر استدلال به روایات بر عدالت جمیع صحابه وارد است که استدلال به این احادیث دور بوده و باطل است، زیرا با روایاتی می‌خواهند عدالت جمیع صحابه را ثابت کنند که راویان آن صحابه هستند، در حالی که روایات صحابه وقتی پذیرفته می‌شود که ابتدا اصل عدالت جمیع آن‌ها را پذیرفته باشیم و لذا توقف شیء بر خودش لازم می‌آید و این خود نشان می‌دهد، برای اثبات عدالت صحابه نمی‌توان به سنتی تمسک جست که از طریق صحابه رسیده، مگر اینکه سنت از طریق اصحابی نقل شده باشد که میان تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی اتفاق بر عدالتشان باشد و یا اینکه از دلیلی غیر از روایات، عدالت آن‌ها ثابت شود و از آنجا که از قرآن، امکان اثبات چنین مدعایی نیست، اجماعی هم بر این مطلب نبوده، بنابراین راهی باقی نمی‌ماند، جز راه نخست؛ یعنی استفاده از روایات راویان متفق‌علیه که در میان صحابه، اهل بیت پیامبر(ص) قدر متیقن این راویان می‌باشند، لذا آن‌ها هستند که می‌توانند میزان و معیار در این مسیر قرار گیرند. در حالی که در کلمات اهل بیت(ع) احادیثی که بر حجیت اقوال صحابه و یا عدالت جمیع آن‌ها دلالت کند، یافت نمی‌شود، بلکه مطالبی خلاف آن نیز موجود است. در هر صورت لازمه کار علمی این است که به کلی‌گویی اکتفا نگردهد، بلکه هر آنچه به عنوان دلیل ادعا شده و احتمال داده شده را طرح کرده و مورد بررسی قرار داد.

احادیث مورد ادعای مثبتین حجیت قول صحابه قابل انقسام به دو گروه‌اند؛ یکی ادله مباشر (که دلالتش به صورت مستقیم است) و دیگری ادله غیرمباشر (که دلالتش به صورت غیرمستقیم و به واسطه اثبات فضائل برای صحابه است) [۴۶، ص ۳۰]. از آنجا که دلالت احادیث مباشر بر مدعا، اقوا از احادیث غیرمباشر است، بررسی احادیث دسته اول، از بررسی احادیث دسته دوم، پژوهش را بی‌نیاز می‌گرداند.

پیشینه

با بررسی به عمل آمده و جستجو در مقالات پژوهشی با کلیدواژه‌های مشابه موضوع، این

نتیجه حاصل شد که اگرچه پیرامون موضوع صحابه از جمله عدالت صحابه، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته، اما تا کنون در خصوص ادله سنت بر اجتهادات صحابه، مقاله مستقلی به رشته تحریر در نیامده؛ تنها در مورد مشهورترین حدیث این باب برخی از محققین، مقاله ویژه‌ای را به رشته تحریر درآورده‌اند؛ مانند عباس جلالی که مقاله خود را "با عنوان نقدی بر حدیث اصحابی کالنجوم"، به این موضوع اختصاص داده و در این مقاله نخست دیدگاه‌های رجال نامی و علمای معروف اهل تسنن را درباره این حدیث یادآور شده و سپس به نقد آن پرداخته و آنگاه راویان آن را مورد ارزیابی قرار داده و در پایان، مروری گذرا بر شرح حال صحابه‌ای که مشمول حدیث مزبور هستند، نموده است [۳۷، ص ۱۵۳]. البته برخی از اساتید حوزه در خصوص روایات مورد بحث، کتب ارزشمندی را تألیف نموده‌اند که در ضمن مباحث این تحقیق به آن‌ها ارجاع داده شده و از آن‌ها بهره جسته شده است.

احادیث مباشر

از میان احادیث مورد استدلال، مسلماً احادیث مباشر حائز اهمیت بیشتر می‌باشد؛ زیرا در آن‌ها امر مستقیم، به تبعیت شده است و دلالت آن‌ها بیش از دلالت گروه دوم است، لذا نیاز به بررسی بیشتری نسبت به گروه اخیر دارند. تا جایی که برخی اصولیین عامه از میان ادله سنت بر حجیت قول صحابه تنها به ذکر گروه اول از احادیث اکتفا کرده‌اند [۲۸، ج ۲، ص ۳۲۰]. این گروه احادیث شامل سه حدیث اصلی می‌باشند: ۱. حدیث «اصحابی کالنجوم» ۲. حدیث «سنت خلفاء راشدین» ۳. حدیث «اقتدا به شیخین». اگر چه از میان سه حدیث گروه اول، تنها حدیث اول «اصحابی کالنجوم» شامل تمام صحابه می‌شود که این حدیث از دو حدیث دیگر ضعیف‌تر می‌باشد و دو حدیث دیگر اخص از مدعا بوده و تنها شامل خلفاء راشدین یا شیخین می‌باشد و همچنین مضمون هریک از این سه حدیث با دو حدیث دیگر تناقض دارد و اگر چه حتی بسیاری از اصولیین عامه [۳۸، ص ۶۶-۶۹؛ ۴۲، ج ۲، ص ۸۵۶ و ۸۵۷؛ ۴۶، ص ۲۰-۴۲]، آن‌ها را برای اثبات مدعا مردود اعلام کرده‌اند، اما از جهت اینکه این سه حدیث اهم ادله باب سنت برای اثبات حجیت سنت صحابه می‌باشند، بررسی مفصلی از آن‌ها به عمل می‌آید.

حدیث اول: حدیث «النجوم»

مهم‌ترین و مشهورترین احادیث در این باب، حدیث «اصحابی کالنجوم» است که

متن معروف آن چنین است: **اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم** [۱۳، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ۴۲، ج ۲، ص ۱۴۱]؛ اصحاب من به سان ستارگان هستند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت خواهید یافت.

وجه استدلال: نسفی در حالی که استدلال به این حدیث می‌کند، می‌گوید: قول صحابه حجت گشته برای تکریم آن‌ها به جهت صحبتشان "با نبی اکرم (ص)"، با اینکه احتمال غلط در آن می‌رود، چنان که اجماع امت حجت گشته به خاطر کرامت امت اگر چه احتمال خطا در آن می‌رود [۶۸، ج ۲، ص ۱۷۶].

این حدیث از دو جهت اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱. بررسی اسناد و روایان این حدیث و نظر پیشوایان اهل تسنن در مورد آن؛ ۲. بررسی مفهوم و نقد متن حدیث.

جهت اول: بررسی سندی

در بررسی سندی حدیث با طرح دیدگاه اندیشمندان عامه، از طرح دیدگاه پیشوایان حدیث شیعه اکتفا می‌شود.

سخنان پیشوایان و حافظان اهل تسنن پیرامون حدیث «النجوم»

گروه بسیاری از دانشمندان و پیشوایان حدیثی، تفسیری، اصولی و رجالی اهل تسنن به صراحت، حدیث «النجوم» را با تمام متون و سندهایش ضعیف دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نمی‌ماند که این حدیث از درجه اعتبار و استناد ساقط است. برخی از روایان این حدیث مانند حمزه نصیبی (جزری) و جعفر بن عبدالواحد متهم به وضع شده‌اند، برخی چون عبدالرحیم بن زید، کذاب بوده و برخی چون نعیم بن حماد، مخدوش و برخی چون ضحاک بن مزاحم، مجروح و برخی چون حارث بن غصین، مجهول و برخی دیگر چون جویر بن سعید و بشر بن حسین، متروک بوده و دیگران یعنی سلیمان بن ابی کریمه، زیدعمی و ابوسفیان ضعیف می‌باشند.^۱ و اینها تمامی روایان حدیث

۱. احمد بن حنبل شیبانی (م. ۲۴۱ هـ): [۵، ج ۳، ص ۹۹؛ ۲۹، ج ۳، ص ۲۴۳؛ ۳۲، ج ۱، ص ۷۹]. ابو ابراهیم مزنی (م. ۲۶۴ هـ): [۱۸، ج ۲، ص ۹۲۳]، ابوبکر بزّار (م. ۲۹۲ هـ): [۱۸، ج ۲، ص ۹۲۳ و ۹۲۴؛ ر.ک. به: ۲۲، ج ۲، ص ۲۳۲؛ ۲۴، ج ۵، ص ۵۲۸]، ابن عدی جرجانی (م. ۳۶۵ هـ): [۳۵، ص ۸۱-۸۶]، ابوالحسن دارقطنی (م. ۳۸۵ هـ): [۱۱، ج ۲، ص ۶۰۳]، ابن حزم اندلسی (م. ۴۵۶ هـ): [۱۴، ج ۱، ص ۷۸]، احمد بن الحسین بیهقی (م. ۴۵۷ هـ): [۱۱، ج ۲، ص ۶۰۳ و ۶۰۴]، ابن عبدالبرّ (م. ۴۶۳ هـ): [۱۷، ص ۹۲۴ و ۹۲۵]، علی بن حسن ابن عساکر (م. ۵۷۱ هـ): [۶۳، ج ۴، ص ۱۰۱]، ابن جوزی (م. ۵۹۷ هـ): [۸، ج ۱، ص ۲۸۳؛ ۶۳، ج ۴، ص ۱۰۱]، ابن دحیه (م. ۶۳۳ هـ): [۳۵، ص ۸۵]،

«النجوم» در تمام اسناد آن بود!

خاطر نشان می‌شود که انتقاد از حدیث «النجوم» به علمای مذکور منحصر نمی‌شود؛ حتی رهبران سلفیون چون ابن تیمیه [۶، ج ۷، ص ۱۴۲] نیز بر ضعف این حدیث، صحه گذاشته‌اند [۶۴، ص ۸۴] و از متاخرین: محمد بن ناصر الدین البانی [۳۲، ج ۱، ص ۷۸] و سید محمد بن عقیل علوی [۲۰، ص ۱۸۱-۱۸۲] و دیگران [۶۴، ص ۲۹-۹۷].

نتیجه بررسی سندی

با توجه به سخنان پیشوایان حدیث عامه در تضعیف این حدیث، به روشنی نهایت بی‌اعتباری و عدم امکان تمسک به آن روشن می‌گردد. به طوری که کلام محدثین در مورد آن مشهور است [۴۳، ص ۸۵۶]. بلکه می‌توان با قاطعیت گفت: بیشتر پیشوایان حدیثی، تفسیری، اصولی و رجالی اهل تسنن بر ضعف حدیث «النجوم» اتفاق نظر دارند. ضعف این حدیث تا جایی است که ابن قیم در ضمن ۴۶ دلیلی که بر حجیت قول صحابی آورده، این حدیث را وارد نکرده و شیخ ابوزهره نیز از وی پیروی کرده است. اصولیین عامه معاصر نیز تصریح کرده‌اند بر اینکه سند این حدیث جداً ضعیف است [۳۸، ص ۶۶]. و ظن غالب حاصل می‌شود که این کلام، حدیث نیست، بلکه از موضوعاتی است که آن را به رسول خدا (ص) نسبت داده‌اند [۴۶، ص ۳۱]. و در نهایت اینکه ضعف حدیث در حدی است که مدلول آن را هر چه باشد، بی‌اهمیت قرار می‌دهد، لذا پرداختن به آن مشغولیت به چیز بی‌فایده است [۴۶، ص ۳۳].

جهت دوم: بررسی مفهومی

ابن حزم می‌گوید: «به تحقیق ظاهر شد که این روایت در اصل ثابت نیست، بلکه شکی

→ ابویان اندلسی (م. ۷۴۵هـ): [۲۴، ج ۵، ص ۵۲۷ و ۵۲۸]. ابو عبدالله ذهبی (م. ۷۴۸هـ): [۴۲، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، و ج ۱، ص ۱۵۲]. ابن مکتوم (م. ۷۴۹هـ): [۲۳، ج ۵، ص ۵۲۷]. ابن قیم الجوزیه (م. ۷۵۱هـ): [۲۲، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۲۳۲]. حافظ عراقی (م. ۸۰۶هـ): [۳۵، ص ۸۱-۸۶]. ابن حجر عسقلانی (م. ۵۵۲هـ): [۱۱، ج ۲، ص ۶۰۳ و ۶۰۴]. ابن همام (م. ۸۶۱هـ): [۲۹، ج ۳، ص ۲۴۳]. ابن امیر الحاج (م. ۸۷۹هـ): [۵، ج ۳، ص ۹۹]. حافظ سخاوی (م. ۹۰۲هـ): [۴۵، ص ۴۶]. سیوطی (م. ۹۱۱هـ): [۴۷، ج ۲، ص ۲۸۲]. علی متقی هندی (م. ۹۷۵هـ): [۶۲، ج ۱، ص ۱۰۴]. ملا علی قاری (م. ۱۰۱۴هـ): [۵۹، ج ۵، ص ۵۲۳]. عبدالرووف منّاوی (م. ۱۰۲۹هـ): [۶۳، ج ۴، ص ۱۰۱]. قاضی بهاری (م. ۱۱۱۹هـ): [۳۱، ج ۲، ص ۲۳۱]. قاضی شوکانی (م. ۱۲۵۰هـ): [۵۱، ص ۱۲۶] و ...

نیست که دروغ است، زیرا خداوند متعال در حق پیامبرش فرمود: او از روی هوا سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید وحی است [۱، نجم: ۳ و ۴]. اگر کلام او (ص) در شریعت، تماش بر حق واجب است، پس بدون شک از ناحیه خداوند است و هر چه از ناحیه اوست، در آن اختلافی نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: اگر قرآن از جانب غیر خدا بود، در آن اختلافات زیادی وجود داشت [۱، نساء: ۸۲]. خداوند از تفرقه و اختلاف نهی کرده است، آنجا که می‌فرماید: با یکدیگر نزاع نکنید [۱، انفال: ۴۶]، پس محال است که خداوند امر کند، رسولش را به متابعت مطلق از صحابه، در حالی که در میان آن‌ها فردی وجود دارد که شیئی را حلال می‌کند، در حالی که دیگری آن را حرام می‌داند و اگر چنین می‌بود باید فروش شراب حلال می‌بود، زیرا سمره‌بن جندب آن را حلال می‌دانست؛ و نیز باید خوردن (تگرگ) برای روزه‌دار به جهت اقتدا به ابی‌طلحه حلال باشد؛ و از طرفی دیگر به جهت اقتدا به دیگران از صحابه حرام گردد. از این کلام ابن‌حزم برمی‌آید که نه تنها اقتدا به همه صحابه واجب نیست، بلکه جایز هم نیست، چون کدام مسلمان امروز به خود اجازه می‌دهد، تا با استناد به جواز اقتدا به صحابه، شراب‌فروشی کرده و این کار را جایز بداند، یا در هنگام روزه ماه مبارک تگرگ بخورد یا با اقتدا به دیگر صحابه، ربا بگیرد یا زنا کند یا بت بفروشد و ... [۱۴، ج ۶، ص ۸۳]. ابن‌حزم در ادامه می‌گوید: «چگونه جایز است تقلید قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب رفته‌اند» [۱۴، ج ۶، ص ۸۶].

ابن‌عبدالبرّ از مزنی، مفتی بزرگ شافعیه چنین نقل کرده است: «چگونه ممکن است، این حدیث صحیح باشد و پیامبر (ص) آن همه اختلاف آراء اصحاب خویش را حق بشمارد و حال این که ابن‌مسعود صحابی بزرگ می‌گفت: من با رأی و فهم خودم نظر می‌دهم، اگر حق باشد لطف خداست و اگر خطا باشد، ناشی از جهل خود من است و نیز عمر بن خطاب از اختلاف نظر ابی‌ابن‌کعب و ابن‌مسعود غضبناک شد» [۷۰، ج ۵، ص ۸۵].

چگونه ممکن است خود پیامبر(ص) نه تنها از اختلاف آراء اصحابش ناراحت و خشمگین نباشد، بلکه آن‌ها را تأیید کند و همه را حق بشمارد؟ و نیز چگونه است که پیامبر(ص) اختلاف اصحابش را رحمت بداند، اما عمر از این اختلاف ناراحت شده و از رحمت الهی غضبناک شود؟

اصولاً معنای هدایت چیست؟ آیا معنای هدایت غیر از این است که راه حق و صحیح از میان چندین راه ناصحیح نشان داده شده و همان طی شود؟ آیا هدایت چیزی جز

دلالت به قول حق از میان اقوال باطل و هدایت یافتن، چیزی جز عمل کردن به رأی صواب از میان آراء ناصواب است؟ مثلاً چگونه می‌شود که هم شراب‌فروشی سعادت‌آور باشد و هم عدم فروش آن؟

چنان‌که گذشت ابن‌مسعود احتمال می‌داد، بعضی گفته‌هایش خطا و مخالف هدایت باشد (و در نقل‌هایی دیگر عمر می‌گوید: اگر قولم خطا باشد از شیطان است)؛ وقتی یک صحابی این مطلب را می‌فهمد، چگونه ممکن است خود پیامبر (ص) این موضوع را نفهمد و چگونه یک مسلمان جرأت می‌کند، با تأیید حدیث نجوم، به آن حضرت (ص)، نسبت دهد که توجهی به این حقیقت نداشته است و همه آرای متفاوت صحابه را هدایت شمرده است؟! در واقع پذیرفتن حدیث «اقتدا» نوعی متهم کردن ساحت مقدس نبوی است به زمینه‌سازی، جهت‌گمراهی آنان؛ چنان‌که ابوبکر بزار در مسند خود به آن تصریح می‌کند. وی می‌گوید: «چگونه ممکن است پیامبر اکرم (ص) با دستور تبعیت از یک‌یک اصحاب، زمینه اختلافات دینی را در امت خویش فراهم کند» [۲۴، ج ۵، ص ۵۲۸].

نتیجه بررسی حدیث «النجوم»

با توجه به آنچه در مورد سند و متن این حدیث مشهور گذشت، می‌توان اذعان داشت این حدیث، مصداق «ربّ مشهور لا اصل له» می‌باشد. و در مورد آن سخنی بهتر از سخن شوکانی نمی‌توان گفت: «عمل کردن به مثل این حدیث در مورد کمترین حکم از احکام شرع صحیح نیست، تا چه رسد در مورد مثل چنین اصل عظیمی» [۵۱، ص ۲۴۴]. لذا این حدیث یا بهتر بگوییم این سخن، هرگز شایستگی استدلال بر حجیت قول یا عدالت صحابه را ندارد. و به نظر می‌رسد روایات دیگری که در مقابل این روایت، در برخی از منابع عامه وارد شده، اطمینان‌بخش‌تر می‌باشد. از جمله این روایات، سخن رسول‌خدا(ص) است که می‌فرماید: «النجوم أمان لاهل الارض من الغرق و أهل بيتي أمان لامتي من الاختلاف، فاذا خالفتهم قبيلة اختلفوا فصاروا حزب ابليس؛ ستارگان مانع از غرق شدن اهل‌زمین می‌شوند و اهل‌بیت من نیز از اختلاف امتم جلوگیری می‌کنند. بنابراین، اگر قبیله‌ای با آنان مخالفت کنند، دچار اختلاف خواهند شد و در زمره حزب شیطان قرار خواهند گرفت» [۴۸، ص ۸۵؛ ۳۸، ج ۳، ص ۱۴۹].^۱

در منابع شیعی نیز روایت «اهتداء» آمده اما اضافه‌ای دارد که با آن اضافه اشکالی

۱. حاکم نیشابوری این روایت را با شروط بخاری و مسلم، صحیح دانسته است.

باقی نمی‌ماند و چه بسا روایت در منابع عامه به‌طور مبتور نقل شده باشد. شیخ صدوق در انتهای حدیث «اهتداء» نقل می‌کند [۵۴، ص ۱۵۶ و ۱۵۷]، از رسول خدا (ص) سؤال شد. ای رسول‌خدا! اصحاب تو چه کسانی هستند (و مقصود تو از این اصحاب کیانند)؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: اهل‌بیتم. مؤید این حدیث در تفسیر اصحاب، به اهل‌بیت (ع) روایتی است که فریقین آن‌را نقل کرده‌اند و در آن به جای اصحابی، اهل‌بیتی آمده است [۱۳، ج ۱، ص ۱۳۶].

حتی اگر این تتمه روایت را هم در نظر نگیریم، در خود روایت قرائنی است که مانع ظهور حدیث در تمام صحابه است، زیرا اصحاب در هدایت به ستارگان تشبیه شده‌اند و می‌دانیم که هر ستاره‌ای منشأ هدایت نیست، بلکه ستارگان خاصی هستند که به دلیل داشتن موقعیت خاص می‌توانند مردم را هدایت نمایند. و التزام به اقتدا از مطلق صحابه عوایی به دنبال خواهد داشت که چه بسا قابل جبران نباشد، به جهت اینکه صحابه همگی در یک رتبه از علم و تقوا نبوده‌اند، چگونه می‌توان هدایت یافت، با اقتدا به برخی صحابه‌ای که به سادگی فرمایشات رسول خدا (ص) را نادیده گرفته و کنار زده و اعمال نظر شخصی کرده و به راحتی آنچه را وی حرام داشته حلال می‌دانستند؛ مگر معاویه نبود که ربا می‌گرفت و هنگامی که ابودرداء به او اعتراض کرد که پیامبر (ص) ربای معاوضی را جایز نمی‌داند، در جواب گفت: من اشکالی در آن نمی‌بینم [۶۰، ج ۲، ص ۵۹].

حدیث دوم: حدیث «سنت خلفا»

حدیث تمسک به سنت خلفاء راشدین که متن معروف آن از این قرار است: **علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدين** [۵۲، ج ۴، ص ۱۲۶]؛ به سنت من و سنت خلفای راشدین تمسک جوئید.

لازم به ذکر است، بخاری و مسلم از ذکر این حدیث در صحیحین خودداری کرده‌اند و متن کامل حدیث از این قرار است: روزی رسول خدا (ص) بعد از نماز صبح، ما را موعظه بلیغی نمود؛ چنان که اشک از چشمان ما سرازیر و دل‌هایمان هراسناک شد. مردی گفت: این موعظه کسی است که می‌خواهد وداع کند. ای رسول‌خدا! چه پیمانی بر ذمه ما می‌گذاری؟ رسول خدا (ص) فرمود: شما را به تقوای الهی، تسلیم و فرمانبرداری (از حاکمان) سفارش می‌کنم؛ گرچه که برده‌ای حبشی بر شما حاکم گردد، زیرا هر کدام از شما که زنده بماند، اختلافات فراوانی را به چشم خواهد دید. شما را از مسائل

نوظهور برحذر می‌دارم؛ چرا که این مسائل در زمره گمراهی است. پس هرکدام از شما چنین دوران اختلافات و بدعت‌های پس از مرا درک کند، باید به سنت من و سنت خلفاء راشدین و هدایت یافته چنگ زند و در پایبندی بدان، استقامت ورزد [۵۲، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ۳۶، ج ۲۸۱۵؛ ۲۶، ج ۴۶۰۷].

وجه استدلال به این حدیث: چون رسول خدا (ص) سنت خلفایش را قرین سنت خود قرار داده و امر به تبعیت از آنان نموده، چنان‌که امر به تبعیت از سنت خویش کرده است و در این مسئله، آن‌قدر مبالغه کرده تا جایی که فرموده محکم به آن چنگ زنید، لذا این امر شامل آنچه آن‌ها به آن فتوا داده‌اند و برای امت سنت قرار داده‌اند نیز می‌شود، اگر چه در آن موارد از پیامبر (ص) چیزی هم نرسیده باشد، و نیز شامل می‌شود آنچه را برخی از صحابه یا بیشتر آن‌ها به آن فتوا داده‌اند [۲۲، ج ۴، ص ۱۲۲]. شاطبی می‌گوید: «خداوند به تبعیت از آن‌ها فرمان داده و این افاده می‌کند که سنت آن‌ها مانند سنت پیامبر (ص) است» [۵۰، ج ۴، ص ۷۴].

این حدیث از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. بررسی اسناد و رجال حدیث ۲. بررسی متن ودلالت حدیث.

جهت اول: بررسی سندی

عرباض بن ساریه سلمی، تنها راوی این حدیث است و همه طرق و سندهای آن به او منتهی می‌شود و همین مسئله، شک و تردید برانگیز است؛ زیرا پیامبر خدا (ص) در مسجد و پس از اقامه نماز به ایراد سخن پرداخته و چنان موعظه رسایی نموده که اشک از چشم‌ها سرازیر شده است ... آنگاه از وی خواسته‌اند، تا پیمانی بر ذمه آنان نهد که ایشان نیز در پاسخ فرموده است ...

حال باید پرسید که چگونه فقط عرباض این حدیث را روایت کرده است؟ و چرا جز عرباض، صحابی دیگری به نقل این حدیث نپرداخته است؟! از سوی دیگر این حدیث، فقط در شام روایت شده و تنها مردم شام به نقل و ترویج آن پرداخته‌اند! بیشتر راویان این حدیث از مردم شهر حمص هستند که در آن زمان، یاران معاویه و دشمن‌ترین دشمنان امیرمؤمنان علی (ع) را در خود جای داده بود [۴۱، ج ۲، ص ۳۴۹].

عرباض بن ساریه حمصی، صحابی است [۱۹، ج ۱۱، ص ۵۳۱]؛ وی از اهل صفه بود، در شام سکونت داشت [۱۸، ج ۳، ص ۳۰۸] و مدتی به حمص رفت [۱۲، ج ۴، ص ۳۹۹، ۶۱، ج ۷،

ص ۳۶۶]: بخاری و مسلم از او روایت نقل نکرده‌اند، اما حدیث وی در سنن اربعة [۱۲، ج ۷، ص ۱۵۳] آمده است. عرباض در سال ۷۵ هجری درگذشت [۱۲، ج ۷، ص ۱۵۴].
عرباض ادعا می‌کرد که چهارمین نفری بوده که اسلام آورده است، اما بی‌تردید این ادعا دروغ است... عمرو بن عبسه نیز همین ادعا را در مورد خود بیان می‌کرد [۱۹، ج ۱۱، ص ۵۳۲، ۱۲، ج ۷، ص ۱۵۳].

عرباض می‌گفت: عتبه، از من بهتر است؛ زیرا یک سال پیش از من به نزد پیامبر(ص) آمد. این ادعا نیز دروغ است [۱۹، ج ۱۱، ص ۵۳۴، ۳، ج ۳، ص ۵۵۷، ۱۲، ج ۴، ص ۶۳۲]؛ آنچه به روشنی، دروغ بودن این سخن را آشکار می‌کند، روایتی است که در آن به همراهی عتبه با عرباض در رسیدن خدمت پیامبر(ص) تصریح شده. ابن‌اثیر در شرح حال عتبه از شریح نقل می‌کند؛ وی می‌گوید: عتبه بن عبدالسلمی گفت: ... ما هفت نفر از بنی‌سلیم خدمت پیامبر(ص) رفتیم و مهتر ما عرباض بن ساریه بود که با پیامبر(ص) بیعت کردیم [۳، ج ۴، ص ۵۵۷].

موضوع وقتی تأمل برانگیزتر می‌شود که جناب عرباض را در میان جاعلین فضائل برای معاویه می‌یابیم [۵۲، ج ۵، ص ۱۱۱] [۵۶، ج ۱، ص ۳۷]؛ شخصیتی که حتی اگر یک حدیث صحیح در فضلش نقل شده بود، صاحبان صحاح برای آن در صحاح خود بابتی باز می‌کردند و به ذکر معاویه بسنده نمی‌نمودند.

با توجه به اینکه این حدیث به صورت سلسله‌وار از زبان مردم حمص، نقل شده است و دیگر راویان، از آن اطلاعی ندارند و از طرفی قاطبه شامیان، برای تحکیم قدرت معاویه یا کاستن از شأن مخالفان او، از جعل حدیث و تزویر ابایی نداشته‌اند، دیگر هیچ اعتمادی به صدور این حدیث از پیامبر خدا (ص) باقی نمی‌ماند.

و نکته آخر اینکه این حدیث از احادیثی است که بخاری، مسلم، همچنین نسائی از نگارندگان کتاب‌های سنن، از آن روی گردانده‌اند و از طرفی شیوه چندین تن از علما و دانشمندان شهیر اهل تسنن این است که در صورت روی گرداندن بخاری و مسلم از یک روایت، آن‌ها نیز آن روایت را بی‌اعتبار می‌شمارند؛ اگر چه صاحبان کتاب‌های سنن به نقل این‌گونه روایات و توجه به آن‌ها اتفاق نظر داشته باشند.

برای نمونه پیامبر خدا(ص) در حدیثی فرموده است: «ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه... امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد...».

ابن تیمیه در پاسخ به این حدیث چنین می‌گوید: این حدیث در صحیح بخاری و

مسلم، نقل نشده [۶، ج ۳، ص ۴۵۶]. حدیث «علیکم بسنتی...» نیز دقیقاً همین گونه است؛ چرا که این حدیث در صحیح بخاری و مسلم، نقل نشده است.

نتیجه بررسی سندی

با بررسی رجالی راویان این حدیث بطلان آن روشن می‌گردد^۱ و معلوم می‌شود اگرچه برخی این حدیث را حسن دانسته‌اند [۳۴، ج ۱، ص ۱۵۹]، اما قول کسانی منطبق با واقع است که این حدیث را صحیح ندانسته‌اند. از جمله: حافظ ابن قطن فاسی (م. ۶۲۸هـ)؛ زیرا عبدالرحمان بن عمرو سلمی را در سند حدیث فردی ناشناخته دانسته است [۱۲، ج ۶، ص ۲۱۵]. دانشمند دیگری که این حدیث را با عبارتی ملایم رد کرده ابن عربی مالکی (م. ۵۴۳هـ) است. وی در شرح سنن ترمذی در مورد بقیه بن ولید در سلسله حدیث می‌گوید: در مورد او انتقادهایی نقل شده است [۵۳، ج ۱۰، ص ۱۴۴].

جهت دوم: بررسی متنی و دلالی

الف- بررسی متنی

اگر از مباحث گذشته چشم‌پوشیم و فرض را بر صحت و تام بودن سند حدیث گذاریم، نوبت می‌رسد به متن و دلالت حدیث که یک بررسی ساده نشان از اختلاف فراوان در نقل این حدیث می‌دهد. تقریباً همه الفاظ حدیث، نشان می‌دهند که این حدیث، پیمان و وصیتی از سوی رسول خدا (ص) است. موضوعاتی که در اکثر الفاظ حدیث به چشم می‌خورد، فرمان به اطاعت از حاکم (هر که باشد)، پرهیز از مسائل نوظهور و دستور به پیروی از سنت پیامبر (ص) و سنت خلفاء راشدین پس از ایشان است، اما از دستور به تمسک قرآن چیزی به چشم نمی‌خورد با اینکه توقع می‌رفت!

در پایان برخی از متون این حدیث چنین آمده است: اسدبن وداعه این جمله را به متن حدیث، اضافه می‌کرد؛ زیرا مؤمن همانند شتر راهوار است، به هر جا او را ببرند، خواهد رفت [۳۹، ج ۱، ص ۱۷۶].

اسدبن وداعه از کسانی است که دور هم می‌نشستند و علی بن ابی طالب (ع) را دشنام

۱. برای روشن شدن ضعف سندی این حدیث، برخی از فحول محققین به صورت تفصیلی راویان حدیث مذکور را مورد بررسی رجالی قرار داده‌اند. ر.ک. به: میلانی، سید علی حسینی، سنت پیامبر (ص) یا سنت خلفا، [۶۵، ص ۱۷-۷۳].

می‌دادند. وی در هیچ‌کدام از طرق این حدیث قرار ندارد، پس چگونه جمله‌ای را به متن حدیث، اضافه می‌کند؟! و به راستی آیا مؤمن همانند شتر است که ...؟! باید دید این که مؤمن همچون شتر راهوار شود که هر کجا می‌خواهند ببرندش، به نفع دینداری مؤمن و شریعت الهی است یا به نفع حکومت سلاطین!؟

ب- بررسی دلالتی

معنای سنت نبوی

موضوع مهمی که در همه متون حدیث مذکور وجود دارد، این است که رسول خدا (ص) از وقوع اختلافات فراوان در دوران پس از خود، خبر داده و آن‌گاه با استفاده از کلمه «فعلیکم» به تمامی افرادی که آن دوران را درک می‌کنند، دستور داده از سنت ایشان و سنت خلفای پس از ایشان پیروی کنند.

بنابراین، در همه متون آمده است: هرکدام از شما که پس از من زنده بمانید، اختلافات فراوانی را خواهید دید، پس به سنت من و سنت خلفا تمسک جوئید.

سنت به معنای شیوه و سیره است؛ ... و سن رسول الله (ص) کذا؛ یعنی رسول خدا (ص) این امر را تشریح و آن را آیین قرار داد. اهل شرع معتقدند که سنت نبوی شامل سخن، فعل و تقریر رسول خدا (ص) می‌شود و به همین جهت در ادله شرع می‌گویند: کتاب و سنت یعنی قرآن و حدیث [۴، ج ۲، ص ۳۶۸].

اثبات حجیت سنت نبوی از طریق استدلال به آیات قرآن و احادیث رسول خدا (ص) صورت گرفته است، حجیت سنت بر پایه عصمت استوار است و از همین روست که افرادی نظیر شوکانی [۵۱، ج ۱، ص ۸۱]، هنگام بحث پیرامون حجیت سنت، به عصمت رسول خدا (ص) اشاره می‌کنند.

معنای سنت خلفا

ابن فارس درباره سنت خلفا می‌گوید: از چیزهایی که علما نمی‌پسندند، سخن کسانی است که می‌گویند: سنت ابوبکر و عمر؛ چرا که فقط باید گفته شود، خداوند سنت خود و سنت رسول خدا (ص) را واجب نموده است [۲۱، ص ۶۰].

علت ناخشنودی علما از مورد فوق، روشن است؛ زیرا واژه سنت در عرف متشرعین، به قول، فعل و تقریر رسول خدا (ص) اختصاص دارد که پس از قرآن، حجت به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که می‌گویند: کتاب و سنت.

معتقدین به عدالت جمیع صحابه از حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدین» کاملاً آگاه بوده‌اند، اما با این حال، خوش نداشته‌اند که کسی از سنت ابوبکر و عمر، سخنی به میان آورد.

اگر علمای مذکور در صدور این حدیث از رسول خدا (ص) تردید داشته باشند، جای بحث نیست؛ اما در غیر این صورت، چگونه مخالفت آن‌ها با این حدیث - با سخن گفتن از سنت ابوبکر و عمر - تفسیر و توجیه می‌شود؟!

بیان چند اشکال

نخست اینکه سنت در لغت به معنای طریقه است و همان‌طور که گذشت در شریعت نیز همین معنا برای سنت نبوی آمده است؛ از طرف دیگر رسول خدا (ص) سنت خلفا را بر سنت خود عطف کرده است و ظاهر عطف، این است که بین این دو سنت مغایرت وجود دارد. حال چگونه می‌شود با وجود این مغایرت، رسول خدا (ص) مردم را به پیروی از سنت خلفا فرمان می‌دهد؟!

اشکال دیگر اینکه فرمان پیامبر (ص) مبنی بر پیروی از سنت خلفا، مطلق است و همانند وجوب پیروی از سنت نبوی، تقیید ندارد. بی‌تردید، فرمان به پیروی مطلق، اقتضا می‌کند که فرد مطاع (اطاعت شونده) معصوم باشد. عصمت پیامبر (ص) مورد اتفاق همگان است، اما اجماعی در مورد عصمت همه خلفا وجود ندارد و بر عدم عصمت شیخین اتفاق است؛ بنابراین چگونه ممکن است که فرمانی مطلق، مبنی بر تبعیت همزمان از معصوم و غیرمعصوم، صادر گردد؟!

دلایل مذکور به طور قطع بیانگر این موضوع هستند که «خلفا» در این حدیث، بر مطلق صحابه، مطلق خلفا و مطلق خلفای چهارگانه دلالت نمی‌کند.

از طرفی دیگر عبارتی در ادامه متن این حدیث آمده که در آن دستور به اطاعت محض از خلفا ولو اینکه برده حبشی باشد شده، در حالی که بزرگان عامه قائلند که برده نمی‌تواند خلیفه باشد، بلکه خلفا باید از قریش باشند. این عقیده که براساس روایات صحیح می‌باشد، با این روایت معارض است. و همچنین از نظر برخی از علمای عامه این عبارت نشان می‌دهد که اگر پست‌ترین مردم نیز بر حکومت مسلط شدند، باید از آنان اطاعت کرد، که روشن است سخنان چنین حکامی هرگز نمی‌تواند حجت شرعی بوده و مبنای فتاوی قرار گیرد. همچنین با استفاده از این عبارت، روشن می‌شود که این

حدیث هیچ ارتباطی با اثبات عدالت خلفا ندارد تا چه رسد به عدالت جمیع صحابه. ابن عربی در این رابطه می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: «حرف شنوی داشته باشید و اطاعت کنید (یعنی از امیران اطاعت کنید)، حتی اگر برده حبشی بر شما حاکم شد. درحالی‌که علمای ما گفته‌اند: برده نمی‌تواند ولی امر باشد». ابن عربی می‌افزاید: «به نظر من پیامبر(ص) از فساد حکومت و سیطره ناهلان بر آن خبر داده است، تا جایی که ولایت امر در اختیار بردگان قرار می‌گیرد. ایشان اشاره می‌کند که اگر چنین زمانی فرا رسید گوش به فرمان باشید و اطاعت کنید تا از این طریق، به کم‌ترین زیان برسید و آن، همان شکیبایی بد در برابر ولایت ولی ناهل است، تا تغییر بدتری رخ ندهد و فتنه‌ای کور و کر که هیچ درمان و راه نجاتی برای آن وجود ندارد، دامن امت را نگیرد» [۵۳، ج ۱۰، ص ۱۴۸ و ۱۴۹].

سیره عملی صحابه نیز این حدیث را تأیید نمی‌کند؛ زیرا ملاحظه می‌شود که صحابه در بسیاری از اعمال ملتزم به پیروی از خلفا نبوده و در بسیاری از موارد به مخالفت با سنت ابوبکر و عمر برخاسته‌اند. تا جایی‌که خلیفه دوم در چندین مورد به مخالفت با خلیفه اول پرداخته است! بر اساس مبانی عامه اگر در حقیقت، رسول خدا(ص) چنین حدیثی را بر زبان جاری ساخته بود، این اختلافات و مخالفت‌ها روی نمی‌داد. این نکته را گروهی از علما ذکر کرده‌اند و براساس آن به تأویل حدیث پرداخته‌اند [۳۱، ج ۲، ص ۲۳۱]. البته این گونه تأویل‌ها در صورتی اجتناب‌ناپذیر است که اصحاب به اطاعت از رسول خدا (ص) پایبند بوده باشند.

در مورد این اختلافات همین بس که علی(ع) در روز شورا، سیره ابوبکر و عمر را نپذیرفت، و حتی به خاطر عدم تقید به سیره شیخین حاضر شد از اصل خلافت بگذرد، در حالی‌که عثمان متعهد به گردن نهادن به سنت ابوبکر و عمر شد، اگرچه در عمل با آن مخالفت کرد. زمانی که علی(ع) به خلافت رسید، تمام قوانین وضع شده از سوی عثمان، چه در زمینه توزیع اموال، چه در زمینه مناصب و اسالیب حکم را لغو نمود. ابوبکر متعه حج و متعه نساء را منع نکرد، ولی عمر منع کرد. خلیفه اول سه طلاق را در یک مجلس، یک طلاق محسوب کرد، ولی خلیفه دوم سه طلاق به حساب آورد. ابوبکر در توزیع و پخش اموال خراجی مساوات را برقرار داشت، ولی عمر برخلاف شیوه او و به گونه‌ای دیگر تقسیم می‌کرد. چنین تفاوت‌های ریشه‌دار و آشکاری در میان سنت خلفا، تا چه رسد به سایر صحابه، مانع از امر رسول خدا (ص) به متناقضین می‌شود و حقیقتاً

چگونه می‌توان همه آن‌ها را مطابق احکام واقعی و پیروی از آن‌ها را لازم شمرد؟ و به راستی کدام یک از آن‌ها حجت است [۴۰، ص ۱۴۸ و ۱۴۹]؟

حدیث سوم: حدیث «اقتدا»

حدیث اقتدا به شیخین که متن آن چنین است؛ **اقتدوا بالذین من بعدی، ابی بکر و عمر؛** پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید [۵۲، ج ۶، ص ۵۲۸، ح ۲۲۷۳۴].

وجه دلالت: همان وجه دلالتی که در حدیث «اصحابی کالنجوم» ذکر شد، در مورد این حدیث نیز بدون تفاوت وارد شده و مستدلین به حجیت قول صحابه سخنانشان ذیل دو حدیث، یک چیز است [۲۲، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۵۰، ج ۴، ص ۷۴].

این حدیث از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. بررسی سندی حدیث و دیدگاه پیشوایان اهل تسنن پیرامون آن؛

۲. بررسی متن و نقد دلالت حدیث.

جهت اول: دیدگاه پیشوایان اهل تسنن پیرامون سند حدیث اقتدا

در مورد بحث سندی، سخنان پیشوایان رجال‌شناس اهل تسنن در طعن و ایراد این حدیث کفایت می‌کند که برای اختصار، تنها به بیان نام برخی از این افراد که تصریح به غیرصحیح، باطل و موضوع بودن این حدیث کرده و یا از سخنان آن‌ها این مطلب استفاده می‌شود، اکتفا می‌گردد.

ابوحاتم‌رازی (م. ۲۷۷هـ) [۶۳، ج ۲، ص ۷۲ و ۷۳]، ابوعیسی ترمذی (م. ۲۷۹هـ) [۳۶، ج ۵، ص ۴۴۲، ح ۳۸۳۱]، ابوجعفر عقیلی (م. ۳۲۲هـ) [۵۷، ج ۴، ص ۹۴ و ۹۵]، ابوبکر نقاش (م. ۳۵۴هـ) [۴۲، ج ۱، ص ۲۸۶]، ابوالحسن دارقطنی (م. ۳۸۵هـ) [۱۳، ج ۵، ص ۲۴۰]، ابن حزم اندلسی (م. ۴۷۵هـ) [۱۶، ج ۶، ص ۸۰۹]، ابوعبدالله ذهبی (م. ۷۴۸هـ) [۴۲، ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۳]، هیثمی (۸۰۷هـ) [۷۱، ج ۹، ص ۴۰، ح ۱۴۳۵۶]، ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲هـ) [۱۳، ج ۱، ص ۲۹۴؛ ۱، ص ۳۷۹؛ ۶، ص ۲۴۰]، هروی (م. ۹۰۶هـ) [۶۹، ص ۹۷]، عبدالرووف مناوی (م. ۱۰۲۹هـ) [۶۳، ج ۲، ص ۷۲ و ۷۳].

محققین به نام دیگری از عامه چون ابوبکر بزار (م. ۲۹۲هـ) و ابن عدی جرجانی (م. ۳۶۵هـ)، این حدیث را تضعیف کرده‌اند که در اینجا به نام این افراد بسنده شد.^۱

۱. برای آگاهی از متن کامل سخنان رجال مذکور، نک: به: میلانی، سید علی حسینی، حدیث اقتدا به شیخین ۵۱-۸۵.

نتیجه بررسی سند حدیث اقتدا

همان‌طور که حاکم‌نیشابوری تصریح کرده، این حدیث در صحیحین موجود نمی‌باشد و چنان‌که گذشت محققین از اهل حدیث، اذعان کرده‌اند سند حدیث «خلفاء راشدین» از سند حدیث «اقتدا» بهتر است و از آنجا که سست و ضعیف بودن «حدیث خلفا» ثابت شد، شدت ضعف این حدیث روشن می‌گردد. لذا برخی چون ابن‌حزم انصاف به خرج داده و در مورد قابل احتجاج نبودن این حدیث نوشته‌اند: «اگر ما تدلیس را جایز می‌دانستیم، حتماً به این روایت احتجاج می‌کردیم» [۱۵، ج ۳، ص ۲۷]. از میان صاحبان صحاح، تنها ترمذی و ابن‌ماجه آن را نقل کرده‌اند که ترمذی پس از نقل حدیث به غریب و ضعیف بودن آن تصریح کرده [۴۹، ج ۱، ص ۱۳۳] و سند ابن‌ماجه نیز از حدیفه است. مشهورترین طریق این حدیث، همین طریق از حدیفه‌بن‌یمان است که همه سندهای آن به «عبدالملک‌بن‌عمیر» منتهی می‌شود و او کسی است که سر قیس‌بن‌مسهر صیداوی، فرستاده امام حسین (ع) را در کوفه از تن جدا کرد [۵۵، ج ۳، ص ۳۳-۳۵ و ۲۷، ص ۱۸۶]. و حدیث‌شناسان معروف چون احمد بن حنبل و ی را ضعیف، پرخطا و مضطرب الحدیث و ابن‌معین وی را مخلط و ابوحاتم وی را ضعیف الحافظه معرفی کرده‌اند [۴۲، ج ۴، ص ۴۰۶ و ۱۲، ج ۳، ص ۳۶۰]. از میان رجال یون اهل تسنن، ابن حجر عسقلانی و ذهبی که می‌توان گفت: حرف آخر در جرح و تعدیل احادیث را می‌زنند، هر دو، حدیث را تضعیف کرده‌اند. ابن حجر، حدیث را منکر و بی‌اصل می‌داند [۱۰، ج ۵، ص ۲۴۰] و ذهبی نیز پس از اینکه برخی از راویان این حدیث را کسی می‌داند که برای نرم کردن قلوب مردم حدیث جعل می‌کرده، می‌گوید از بلاهای او، این حدیث «اقتدا» است [۴۲، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۶]. و بالاخره هر وی این حدیث را در کنار احادیث جعلی دیگری چون «بادمجان شفای هر دردی است» قرار می‌دهد [۶۹، ص ۹۷] و این‌گونه آن را موضوع معرفی می‌کند. از مجموع آنچه گفته شده، به روشنی اثبات می‌شود که استناد به چنین حدیثی برای اثبات کوچک‌ترین حکم از احکام حلال و حرام جایز نمی‌باشد، تا چه رسد برای اثبات چنین اصلی که با آن، چه بسیار حرام‌ها و حلال‌ها وضع خواهد شد.

جهت دوم: بررسی متن و دلالت حدیث اقتدا

اگرچه بسیاری از علمای اهل تسنن به حدیث اقتدا در بخش‌های مختلف معارف دین از اعتقادات گرفته تا فقه و اصول استدلال می‌کنند. اما عده‌ای دیگر از محققین عامه بر

خلاف آن‌ها انصاف علمی به خرج داده و از آنجا که متن و سند این گفتار را دچار اشکال یافته‌اند، از استناد به آن خودداری نموده‌اند و برخی دیگر به صراحت با این حدیث مخالفت کرده‌اند.

این‌حاجب در بحث اجماع می‌گوید: این روایات دلالت بر لزوم پیروی از مقلد دارد، و با روایات دیگری تعارض دارد. روایاتی همچون: "اصحاب من مانند ستارگان هستند؛ به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید" و روایت "نیمی از دینتان را از این عایشه بگیرید". صاحب ابهاج می‌افزاید: این دو حدیث بر شایستگی تقلید مقلدان از ائمه چهارگانه یا ابوبکر و عمر دلالت دارد، نه بر حجیت قول آن‌ها برای مجتهد [۹، ج ۲، ص ۳۶].

نکته جالب توجه این است که بسیاری از اصولیین عامه استدلال به این دو حدیث را حتی بر آراء مورد اتفاق شیخین و یا خلفای اربعه نپذیرفته‌اند تا چه رسد به حجیت قول یکی از آنان به تنهایی. در این زمینه صاحب کتاب *الابهاج* از قول شیخ ابواسحاق استشهد می‌کند به اینکه ابن‌عباس با همه صحابه در مورد پنج مسئله - که به تنهایی آن‌ها را پذیرفته بود - مخالفت کرد و ابن‌مسعود در مورد چهار مسئله - که نظریه شخصی وی بود - با آنان مخالفت کرد و هیچ‌کس به آن‌ها به وسیله اجماع خلفای چهارگانه اعتراض نکرد [۴۴، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۱۱].

در کتاب *مسلم‌الثبوت* و شرح آن *فواتح‌الرحموت* آمده است: امر (اقتدا کنید در این حدیث)، یا برای استحباب است و یا برای اباحه و یکی از این دو تأویل ضروری است؛ زیرا که مجتهدین مخالف آن‌ها بودند و مقلدین نیز گاهی از دیگران تقلید می‌کردند و کسی به آن‌ها اعتراض نمی‌کرد، نه خود خلفا و نه دیگران. از این رو اعتقاد آن‌ها این بود که گفتارشان حجت نیست [۳۱، ج ۲، ص ۲۳۱].

پس این حدیث در علم فقه و اصول کارایی ندارد و از طرفی در علم کلام نیز برای اثبات خلافت شیخین نمی‌تواند به کار رود، زیرا اهل‌تسنن اعتقاد به تنصیبی بودن خلافت ندارند. لذا اکثریت از مدلول و مفاد این حدیث اعراض می‌کنند و استدلال‌کنندگان به آن گروهی هستند که نسبت به ابوبکر و امامتش تعصب دارند و این یکی از وجوه جعل آن است. و نشان می‌دهد که این حدیث نیز مانند حدیث نجوم از موضوعات است. حافظ ابن‌جوزی در این زمینه می‌گوید: «جماعتی که بهره‌ای از علم ندارند از روی تعصب ادعای تمسک به سنت می‌کنند و برای ابوبکر فضایی را جعل می‌کنند» [۷، ج ۱، ص ۲۲۵].

امارات و قرائنی بر بطلان حدیث اقتدا از نظر دلالت و معنا

ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام و افعال اختلاف نظر داشتند و پیروی از دو نفری که اختلاف نظر دارند، غیر ممکن و محال است. به عنوان نمونه: ابوبکر قائل به جواز متعه بود، در حالی که عمر آن را منع کرد. عمر از ارث غیر عرب منع می‌کرد، به جز یک نفر که در میان عرب‌ها تولد یافت. در حالیکه ابوبکر چنین نکرد بنابراین، به کدام یک باید اقتدا کرد؟ پس از این دو نفر، عثمان به خلافت رسید. او در بیشتر اقوال، افعال و احکامش با شیخین مخالفت کرد، با آنکه عثمان طبق عقیده اهل تسنن، سومین خلیفه راشدین به شمار می‌رود. از طرفی در میان صحابه افرادی بودند که در احکام شرعی و آداب دینی، با شیخین -یا با هر سه تن از خلفا- مخالفت کردند. بدیهی است که هر یک از این موارد در جایگاه خودش در موارد فقهی یا اصولی ذکر شده است. با توجه به این اصل، اگر معنای این حدیث همان باشد که لفظش اقتضا می‌کند، به طور قطع حکم به ضلالت و گمراهی همه آن‌ها واجب خواهد شد.

غزالی در این رابطه می‌گوید: «به موجب این حدیث، واجب است اقتدا به آن‌ها در اینکه مخالفت با خودشان را برای دیگران به موجب اجتهاد، تجویز کرده‌اند (پس همین حدیث اقتدا خود دلیلی بر جواز مخالفت با آن‌هاست)» [۵۸، ج ۱، ص ۱۳۶]. غزالی سپس می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم اگر آن دو اختلاف کنند چنان که در مورد تسویه در عطاء اختلاف کردند، کدام یک از آن‌ها باید تبعیت شوند؟!» [۵۸، ج ۱، ص ۱۳۶] لذا برخی دیگر از اصولیین عامه معنای حدیث را از اجتهادات شیخین برگردانده و حمل بر مرویات آن‌ها کرده و گفته‌اند: این احادیث اگر صحیح باشد، حمل می‌شود بر اقتدای به آن‌ها در مرویات آن‌ها از نبی (ص) [۲، ج ۴، ص ۲۰۷].

مضاف بر اینکه معروف است که شیخین نسبت به بسیاری از مسائل اسلامی در اصول و فروع و حتی در معانی بعضی الفاظ عربی در قرآن کریم - جاهل بودند. به عنوان نمونه: سیوطی در تفسیر در المنثور روایاتی نقل می‌کند که ابوبکر و عمر معنای کلمه «آب» را در آیه «فاکبه و آبا» [۱، عبس: ۳۱] نمی‌دانستند. همچنین مواردی چون جهل عمر به حکم تیمم و به حکم رجم مجنون و به سوره نماز عید و به حکم استیذان و... [نک: به: ۳۰، ج ۶، ص ۳۲۰؛ ۶۶، ص ۱۵۴-۱۵۹]. حال اینکه محال است پیامبر (ص)، اقوال کسانی را حجت بداند که با وجود عربیت حتی نسبت به مفاهیم الفاظ قرآن کریم، جاهل بوده‌اند، تا چه رسد به مقاصد الهی از کلام الله و نسبت به احکام ابتدایی و عام‌الابتلاء شرعی بیگانه بوده‌اند، تا چه رسد به

احکام اجتهادی و مستحدث. در واقع چنین فعلی از جانب پیامبر(ص) به منزله اغراء به جهل امت است که معاذ الله من هذا النسب الی ذالک الشرف.

نتیجه بررسی حدیث اقتدا

با توجه به آن چه بیان شد، روشن می‌شود که حدیث اقتدا از جهت سندی فاقد اعتبار بوده و از لحاظ معنایی نیز بی‌ارزش است. و با فرض تسلیم در برابر متن و سند حدیث، نهایت چیزی که در مورد آن می‌توان گفت این است که صدور این حدیث در قضیه خاصی بوده است [۵۵، ج ۳، ص ۳۸]. در این مورد گفته شده است که روزی پیامبر(ص) از راهی عبور می‌کرد، ابوبکر و عمر پشت سر آن حضرت می‌آمدند. افرادی از آن حضرت درباره مسیر راه و رسیدن به او در راهی که می‌پیمود سؤال کردند. آن حضرت فرمود: به آن دو که بعد از من هستند؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و منظور حضرت از اقتدا، پیمودن راه بود نه چیز دیگر. بنابراین، اطلاق حدیث مراد نیست؛ بلکه حدیث در بردارنده قرائنی است که آن‌را به مورد خاص اختصاص می‌دهد. پس راوی، قرائن را از روی عمد یا سهو حذف کرده است و بر این اساس، ظاهر حدیث اقتدا، به شکل یک دستور مطلق و بی‌چون و چرا در مورد اقتدا به آن دو در آمده است.

بحث و نتیجه‌گیری

۱- چنان‌که ملاحظه شد احادیث سه‌گانه مذکور، هم تناقض درونی دارند، هم بیرونی؛ یعنی هم در مضمون خود این احادیث (بدون قیاس با احادیث دیگر) تناقض است، هم میان این احادیث با احادیث دیگر. در مورد تناقض درونی، باید گفت امکان ندارد چنین مضامینی از رسول خدا (ص) صادر شده باشد، زیرا شارع هرگز مردم را به متناقضین امر نمی‌کند و تناقض در سیره خلفا برای هرکس که با تاریخ اسلام اندک آشنایی داشته باشد از روشن‌ترین امور است.

اما در مورد تناقض بیرونی نیز این روایات با روایات دیگری که در صحیحین ذکر شده و از جهت سندی قابل مقایسه نیستند، معارض است، از آن جمله روایاتی که بخاری در صحیح خود نقل کرده مبنی بر اینکه بیشتر اصحاب پیامبر (ص)، پس از رحلت آن حضرت از دین برگشته و مرتد شده‌اند.

۲- جمع موضوعی میان روایات معارض با روایات سه‌گانه یاد شده (بفرض صحت

روایات سه گانه، تقیید روایاتی است که اعتبار سنت صحابه را به طور مطلق می‌رساند. نتیجه تقیید این است که روایات اعتبار سنت، فقط شامل اصحابی می‌شود که به یقین هیچ گونه انحرافی از سیره رسول خدا (ص) نداشته‌اند، اما در مورد اصحابی که درباره انحراف آنها شک یا اختلاف است، نمی‌توان به شیوه آنان اعتماد کرد. همچنان‌که نمی‌توان برای اثبات عدالت و دیانت آنان به عموم روایات مذکور تمسک جست، زیرا تمسک به عام در شبهات مصداقیه صحیح نبوده و در علم اصول مردود است.

۳- احادیث صحیحی مانند حدیث «لاترجعوا بعدی کفاراً» و حدیث «کثرت علیّ الکذابه فمن کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار» و حدیث «حوض» [۳۳، ج ۵، ص ۲۴۰۷ ح ۶۲۱۵؛ ۶، ص ۲۴۰۶، ح ۶۲۱۱] و احادیث از این دست، حاکم بر آن احادیث بوده و در مواردی که شک در عدالت یا ایمان برخی از صحابه باشد، نمی‌توان با وجود این احادیث به آنها متمسک شد. این‌ها علاوه بر این اشکال بود که حدیث دوم و سوم اخص از مدعا می‌باشد و تنها مربوط به خلفا است نه عموم صحابه.

۴- با توجه به بررسی‌های انجام شده در مورد مهمترین احادیث مورد استناد بر حجیت اجتهادات صحابه، با اذعان اندیشمندان اهل تسنن، روشن شد هیچ‌یک از سه حدیث مورد استدلال نه از جهت سندی، نه از جهت متنی، قابلیت اثبات چنین اصل مهمی که احکام فراوانی بر آن مترتب می‌گردد را ندارد. در نتیجه ادعای طرفداران حجیت قول صحابه بر اساس دلیل سنت، ادعایی بدون پشتوانه علمی بوده و قابل اثبات نیست.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. آمدی، علی بن محمد (۱۴۰۶). الاحکام فی الاصول الاحکام. چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- [۳]. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد شیبانی (۴). اسد الغابه فی معرفه الصحابه. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴]. ابن اثیر، مبارک بن محمد جوزی (۴). النهایه فی الغریب الحدیث و الاثر. بیروت، دارالمعرفه.
- [۵]. ابن امیر الحاج، محمد بن محمد حلبی (۴). التقرير و التحبیر فی شرح التحریر. (۴)، دارالفکر.
- [۶]. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحمید (۱۴۰۹). منهاج السنه النبویه. چاپ دوم، قاهره، مکتب ابن تیمیه.
- [۷]. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۵). الموضوعات. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۸]. _____ (۱۴۰۳). العلل المتناهیه فی الاحادیث الواهیه. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۹]. ابن حاجب مالکی، ابن عمرو عثمان (۱۴۱۹). مختصر المنتهی الاصول مع شرحه رفع الحاجب للتاج السبکی. (۴)، عالم الکتب.
- [۱۰]. _____ (۴). الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف. (چاپ شده با الکشاف)، مصر.

- [١١]. _____ (٤). تلخيص الحبير. (٤)، دارالفكر.
- [١٢]. _____ (١٤١٥). تهذيب التهذيب. بيروت، دارالكتب العلميه.
- [١٤]. _____ (١٤١٦). لسان الميزان. بيروت، دارالمكتب العلميه.
- [١٥]. ابن حزم اندلسي، ابومحمد علي بن احمد (٤). الاحكام في اصول الاحكام. محقق: احمد شاكرا، (٤)، مطبعه العاصمه.
- [١٦]. _____ (١٩٧٥). الفصل في الملل و الاهواء و النحل. چاپ دوم، بيروت، دارالمعرفه.
- [١٧]. _____ (٤). المحلى. بيروت، دارالفكر.
- [١٨]. _____ ابن عبدالبر، يوسف النمرى (١٤١٦). جامع البيان العلم و فضله. چاپ دوم، رياض، دار ابن الجوزي.
- [١٩]. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله (١٤١٥). الاستيعاب في معرفه الاصحاب. بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٢٠]. ابن عساكر، علي بن حسين (١٤٢١). تاريخ مدينه دمشق. دار احياء التراث العربى.
- [٢١]. ابن عقيل علوى، محمد بن عقيل (١٤١٢). النصائح الكافيه لمن يتولى معاويه. قم، دار الثقافه.
- [٢٢]. ابن فارس، احمد الرازى (١٤١٨). الصحابى فى فقه اللغه. (٤).
- [٢٣]. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر الدمشقى (١٩٧٣). اعلام الموقعين عن رب العالمين. بيروت، دارالجيل.
- [٢٤]. ابن مكتوم، احمد بن عبدالقادر القيسى النحوى (١٤٠٩). الدر اللقيط من البحر المحيط. القايره.
- [٢٥]. ابوحيان اندلسي، محمد بن يوسف (١٤١٢). تفسير البحر المحيط. محقق: زهير جعيد، بيروت، دارالفكر.
- [٢٦]. ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث (١٤١٦). سنن ابى داود. بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٢٧]. ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (١٤١٨). حليه الاولياء. بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٢٨]. ابى مخنف، لوط بن يحيى بن سعيد مخنف ازدي (١٣٩٨). مقتل ابى مخنف. قم، مطبعه علميه.
- [٢٩]. ارموى، محمود بن ابى بكر (١٤٠٨). التحصيل من المحصول. بيروت، مؤسسه الرساله.
- [٣٠]. اميرپادشاه، محمد امين حنفى (١٣٥٠). التيسير فى الشرح التحرير. (٤).
- [٣١]. امينى نجفى، عبدالحسين (١٤١٤). الغدير فى الكتاب و السنه و الادب. بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات.
- [٣٢]. انصارى، عبدالعلى محمد بن نظام الدين (١٤٢٣). فواتح الرحموت. شارح: مسلم الثبوت تأليف محب الله بن عبد الشكور، بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٣٣]. البانى، محمد بن طاهر (١٤١٢). سلسله الاحاديث الضعيفه و الموضوعه. رياض، مكتبه المعارف.
- [٣٤]. بخارى، محمد بن اسماعيل جعفى (١٤٠٧). صحيح بخارى. بيروت، دار ابن كثير.
- [٣٥]. بغوى، حسين بن مسعود (١٤٠٧). مصابيح السنه. بيروت، دارالمعرفه.
- [٣٦]. بيضاوى، عبدالله بن محمد (٤). الابتهاج بتخريج احاديث المنهاج. لبنان، دارعالم الكتب.
- [٣٧]. ترمذى، محمد بن عيسى (١٤٠٣). صحيح ترمذى. چاپ دوم، بيروت، دارالفكر.
- [٣٨]. جلالى، عباس (١٣٧٥). "نقدى بر حديث اصحابى كالنجوم". فصلنامه علوم حديث، شماره ١، صص ١٥٣ تا ١٨١.
- [٣٩]. جمعه، على (١٤٢٥). قول الصحابى عند الاصوليين. قايره، دارالرساله.
- [٤٠]. حاكم نيشابورى، ابوعبدالله محمد بن عبدالله (١٤١١). مستدرک الصحيحين. بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٤١]. حكيم، سيد محمد تقى (٤). الاصول العامه للفقه المقارن. (٤)، دارالاندلس للطباعه و النشر.
- [٤٢]. حموى، ياقوت بن عبدالله الرومى (١٩٩٥). معجم البلدان. چاپ دوم، بيروت، دارصادر.

- [۴۳]. ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۲). *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*. بیروت، دارالمعرفه و دارالکتب العلمیه.
- [۴۴]. زحیلی، وهبه (۱۴۰۶). *اصول الفقه الاسلامی*. دمشق، دارالفکر.
- [۴۵]. سبکی، تاج‌الدین علی بن عبدالکافی (۱۴۰۴). *الإبهاج فی شرح المنهاج*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۶]. سخاوی، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۲۴). *المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهره علی الاسننه*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۷]. سلطان، صلاح‌الدین عبدالحلیم (۱۴۲۵). *حجیه الادله الاجتهادیه الفرعیه*. ایالات متحده آمریکا، نشر سلطان (SULTAN publishing co.INC.USA).
- [۴۸]. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۱۰). *الجامع الصغیر*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۹]. ——— (۱۴۱۵). *احیا المیت بفضائل اهل البیت (ع)*. بیروت، دارالثقلین.
- [۵۰]. ——— (۱۴۲۶). *الجامع الکبیر (جمع الجوامع)*. چاپ دوم، مصر، الزهر.
- [۵۱]. شاطبی‌الغرناطی‌المالکی، ابواسحاق ابراهیم بن موسی (؟). *الموافقات فی اصول الاحکام*. مصر، مطبعه الرحمانیه.
- [۵۲]. شوکانی، محمد بن علی (؟). *ارشاد الفحول، إلی تحقیق الحق من علم الاصول*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۵۳]. شبیبانی، احمد بن حنبل (۱۴۱۵). *مسند احمد*. چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۵۴]. صدقی، جمال عطار (۱۴۱۵). *عارضه الاحوذی*. بیروت، دارالفکر.
- [۵۵]. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (۱۳۸۵). *معانی الاخبار*. مترجم: عبدالعلی محمدی شاهرودی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۵۶]. طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن (؟). *تلخیص الشافی*. قم، دارالکتب.
- [۵۷]. عراقی، عبدالرحیم بن عبدالحسین (۱۴۱۵). *المغنی عن حمل الاسفار (تخریج احیاء علوم الدین)*. ریاض، مکتبه دارطبریه.
- [۵۸]. عقیلی، ابن حماد (۱۴۱۸). *الضعفاء الکبیر*. چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۵۹]. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد (۱۴۱۳). *المستصفی فی علم الاصول*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۶۰]. قاری، ملاعلی (۱۴۱۴). *المرفاه فی شرح المشکاه*. بیروت، دارالفکر.
- [۶۱]. مالک ابن انس، ابو عبدالله الاصبیحی (۱۴۰۶). *الموطاء*. بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۶۲]. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن (۱۴۱۰). *تحفه الاحوذی*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۶۳]. متقی‌هندی، علی بن حسام (۱۴۱۹). *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۶۴]. مناوی، عبدالرؤف (۱۴۱۵). *فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۶۵]. میلانی، سیدعلی حسینی (۱۳۸۹). *حقیقت صحابه*. قم، مرکز حقایق اسلامی.
- [۶۶]. ——— (۱۳۸۹). *سنت پیامبر (ص) یا سنت خلفا*. قم، مرکز حقایق اسلامی.
- [۶۷]. ——— (۱۳۸۷). *حدیث اقتدا به شیخین*. چاپ دوم، قم، مرکز حقایق اسلامی.
- [۶۸]. نجمی، محمدصادق (۱۳۸۹). *سیری در صحیحین*. چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب.
- [۶۹]. نسفی، عبدالله بن احمد (۱۴۰۶). *کشف الاسرار*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۷۰]. هروی، احمد بن یحیی (؟). *الدر النضید فی المجموعه الحفید*. چاپ افغانستان.
- [۷۱]. هندی، میرحامد حسین (؟). *عباقت الانوار*. بیروت، دارالکتب الاسلامی.
- [۷۲]. هیثمی، علی بن ابی بکر (۱۴۱۲). *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*. بیروت، دارالفکر.